

نقدی بر شیوه ترجمه شعر در کتاب جامع الشواهد

دکتر محمدعلی آذرشب

استاد دانشگاه تهران

و

وحیده مطهری

(از ص ۱ تا ۲۰)

چکیده:

بدون شک، یکی از راه‌های آشنایی با ملل و اقوام گوناگون و آگاهی از علم و اندیشه و فرهنگ آنها، ترجمه آثار ایشان می‌باشد. کتاب جامع الشواهد تألیف محمدباقر شریف از جمله کتب ادبی عصر قاجار است که در آن، مؤلف به ترجمه اشعار منتخب همت گماشته است. این مقاله به بررسی شیوه ترجمه این کتاب می‌پردازد. ابتدا ترجمه تحت‌اللفظی که شیوه کار مترجم است مورد بررسی قرار گرفته و سپس با ذکر نکاتی که مُخَلَّ ترجمه به نظر می‌رسید، ترجمه پیشنهادی ارائه گردیده است.

واژه‌های کلیدی: عصر قاجار، محمدباقر شریف، جامع الشواهد، ترجمه.

مقدمه:

ترجمه شعر از عربی به فارسی در عصر قاجار چندان مورد توجه نبوده است. کوشش‌هایی اندک که در این زمینه صورت گرفته، در چارچوبه زمانی و مکانی خویش، مفید و برخوردار از ارزش‌هایی خاص است. در میان پژوهشگران و آشنایان به ادبیات عرب کمتر کسی است که کتاب جامع الشواهد تصنیف ارزشمند حاج محمدباقر شریف اردکانی (۱۲۳۱ - ۱۳۰۱ هـ.ق) را نخوانده یا نام آن را نشنیده باشد. این کتاب، تلاش چشمگیر از مؤلفی فارسی زبان است که ضمن جمع‌آوری شاهدهای کتب معتبر ادبی عربی مانند مختصر، مطول، مغنی، سیوطی و چند کتاب دیگر، مجموعه اشعار آن را از عربی به فارسی ترجمه نموده است. سبک ترجمه، تحت اللفظی است و شاید ارتباط مستقیم با محیط زندگی مؤلف داشته باشد. تمام کلمات و عبارات، تک تک ترجمه شده و معادل فارسی برای آن در نظر گرفته شده است. این ترجمه، خالی از ابهام نیست و به دلیل اینکه مطابق با ساختار و دستور زبان مبدأ صورت گرفته، از روانی و سلاست لازم برخوردار نیست. نمونه‌ها و مستندات چند از این اشعار ارائه شده و نکات لازم جهت اصلاح ترجمه اشعار آن پیشنهاد گردیده است.

کتاب جامع الشواهد که از تاریخ نشر آن حدود یک قرن و نیم می‌گذرد محصول زحمت حاج محمدباقر شریف فرزند محمدرضا از علمای اردکان است. او تحصیلات ابتدایی را در اردکان گذراند سپس به اصفهان رفت تا به مرحله اجتهاد رسید. علمای اصفهان به شخصیت علمی او اعتراف داشته و او را می‌ستودند. او در آنجا با احترام زیاد زندگی می‌کرد سپس به یزد بازگشت و در آنجا به قضاوت پرداخت. در سال ۱۳۰۱ هـ.ق^(۱) در هفتاد سالگی به جوار حق شتافت (سپهری اردکانی، ص ۲۹۶). این کتاب شرح ابیات عربی مندرج در کتاب‌های معتبر صرف و نحو و بلاغت از جمله «شرح الأمثله»، «التصریف»، «العوامل»، «القطر»، «الأذنمودج»، «الهدایه»، «الکافی»، «السیوطی»، «المغنی» و «المطول» می‌باشد. مؤلف کتاب در مقدمه می‌نویسد: «بعد ما فرغت من تألیف کتابی المسمی باشواهد الكبرى المشتمله علی ذکر الاشعار المذكورة فی الکتب المصنفة فی علوم النحو الصرف و البلاغه قدر ما تیسر لی جمع نسخها فی بلدة یزد من الکتب المشهوره اسماءها و غیرها علی قدر ستین کتاباً المذكوره اسماءها فیه مما لم یطلع علی بعضها غالب الطلاب مع ذکر تمام قصائدها و اسماء شعرائها و بیان شاهدها و غیرها من وجوه احتمالاتها سنلنی بعض الطلاب أن انتخب منه الاشعار المذكوره فی خمسہ عشر کتاباً يتداول بینهم و یقرأه غالبهم لامحاله لقصورهم اغلبهم بانستأخهم الشواهد الكبرى او لسبب آخر

فشمرت لانتخاب الاشعار الاتی ذکرها» (شریف اردکانی، ص ۲)

این کتاب دارای امتیازاتی است. مهمترین آن جمع‌آوری شاهدهای مثال کتاب‌های معتبر است و قبل از آن چنین کاری انجام نشده بود. نظم ذهنی مؤلف و قدرت فهم او در سراسر کتاب، مشهود است و از منابعی که در انتهای هر شعر به دست داده، احاطه او بر کتب نحوی و بلاغی و ادبی نیز دانسته می‌شود.

ترجمه اشعار در این کتاب به صورت تحت‌اللفظی است. این ترجمه‌ها از نظر معادل‌یابی و حفظ امانت الفاظ، مطلوب است و باید انصاف داد که مترجم در این راه موفق بوده است ولی در عین حال که به متن اصلی وفادار مانده و امانت را حفظ کرده، از نثری رسا و شیوا و وفادار به زبان مقصد، برخوردار نیست. ترجمه لفظ به لفظ ممکن است از نظر دستوری در زبان مقصد صحیح باشد ولی هرگز قادر به انتقال روح متن اصلی و آهنگ آن نیست. در ترجمه این اشعار، جامه عاریتی زبان عربی از درون مفاهیم متن به در نیامده و متن، طبق دستور زبان مبدأ ترجمه شده است. خواننده فارسی زبان اگر با ادبیات عرب آشنایی نداشته باشد، از خواندن آن احساس دشواری می‌کند و با متنی روبه‌رو می‌شود که شاید در برخی مواضع فهم مطلب را دشوار، بلکه غیرممکن ساخته است؛ در صورتی که مترجم باید غرابت زبان متن مبدأ را کاسته و ترجمه‌ای سلیس و روان بیافریند. از آنجا که هر زبان، ویژگی خاص خود را دارد، امانت‌داری در ساختار زبان مبدأ و انتقال آن به همان صورت به زبان مقصد توصیه نمی‌شود. «مترجمی که ساختار زبان مبدأ را وارد مقصد می‌کند نه تنها امین نیست حتی خیانتکار است. البته، شکی نیست که در هر ترجمه، سایه ساختاری زبان مبدأ، به نحوی بر سر زبان مقصد می‌افتد؛ این، امری ناگزیر است. منظور، آن بخش از واردات ساختاری است که زبان مقصد کشش آن را دارد (صلح‌جو، ص ۵۶)^(۲). هر زبان ظرف‌های زبانی خاص خود را داراست و «ترجمه‌های خوب هرگز خیانتی به متن اصلی نیستند بلکه برعکس متن اصلی را منت‌گذار خویش می‌کنند.» (رمپاروتادو، ص ۹۰). مترجم محترم کتاب جامع‌الشواهد، ترجمه را صرفاً برگردان دقیق آن چیزی دانسته که در متن آمده است و در بعضی موارد ترجمه ناممکن شده است و خواننده از خواندن آن سودی نمی‌برد و ترجیح می‌دهد متن را از زبان اصلی بخواند تا شاید مطلب را بهتر بفهمد.

پایبندی مترجم به متن اصلی، منجر به ترجمه‌ای شده که در آن ویژگی‌های زبان مقصد در نظر گرفته نشده است؛ مثلاً فاصله فعل و مفعول یا فاعل با فعل در برخی مواقع زیاد بوده و درک متن را سنگین کرده است. در حقیقت می‌توان ادعا کرد که در میان این ترجمه‌ها،

نمونه‌هایی وجود دارد که ترجمه به زبان واسط صورت گرفته است. مترجم، واحد ترجمه را «کلمه» در نظر گرفته نه «جمله»، در صورتی که واحد ترجمه باید جمله باشد. در برخی اشعار، عناصر واژگانی از زبان مبدأ به زبان مقصد نفوذ کرده که در بحث نظریه‌های ترجمه از آن به «انتقال» یاد می‌شود. هر چند انتقال در مواردی که معادل دقیقی در زبان مقصد وجود ندارد ضروری است ولی گاهی ورود واژه ترجمه نشده به زبان مقصد ضرورتی ندارد. مترجم محترم بعضی از کلمات را یا به دلیل کثرت استعمال، یا نیافتن معادل دقیق آن در فارسی، ترجمه ننموده است.

مختصات سبکی، دستوری، لغوی و املائی کتاب جامع الشواهد:

الف - املائی:

شیوه رسم الخط در این کتاب، اندکی با کتاب‌های حاضر متفاوت است؛ به عنوان مثال:

- ۱- نوشتن بهره به جای بهره‌ای
- ۲- نوشتن گ با یک سرکج
- ۳- نوشتن کلمات مرکب به صورت سر هم مانند «بدر می‌آورد»
- ۴- خاموشی به جای «خاموشی»
- ۵- برخاستن به جای «برخاستن»
- ۶- حذف همزه بعد از حروف اضافه، مثل ازین به جای از این.

ب - مختصات سبکی و دستوری

- ۱- استعمال حرف اضافه «مر»
- ۲- استعمال «را» به معنای «به» و «با» و «از» و «در»
- ۳- استعمال «همی»
- ۴- به کار بردن «با» در معنای «به» و «به سوی»
- ۵- مطابقت صفت و موصوف در بعضی مواقع مثل «جماعت گناهکاران»
- ۶- به کار بردن افعال مرکب با فعل «کردن» که جزء اصلی آنها شکل عربی دارد.
- ۷- فاصله میان فاعل و مفعول، فعل و فاعل، فعل و فاعل و مفعول
- ۸- ترجمه صفت «که این چنین صفت دارد»
- ۹- تکرار کلمات مترادف و در برخی موارد آوردن سه مترادف برای ترجمه یک کلمه

۱۰ - انتقال بعضی از کلمات به صورت مستقیم به زبان مقصد

۱۱ - ارجاع ناروای ضمائر

۱۲ - افزودنیهای بی مورد

۱۳ - ترجمه تمیز با ذکر کلمه «از حیثیت»

۱۴ - صله میان فعل مرکب

۱۵ - ترجمه نکره به صورت معرفه و بالعکس.

ج - سجاوندی

عدم استفاده از علائم نگارشی که وجود آنها در ترجمه، کمک شایانی در افاده مضمون و رساندن پیام می‌نماید، یکی از مشکلات ترجمه این کتاب می‌باشد.

لازم به ذکر است که کتاب ارزشمند جامع الشواهد از جمله بهترین کتب ادبی عصر قاجار به شمار می‌رود و نقدی بر ترجمه اشعار آن از اعتبار این کتاب نمی‌کاهد و سعی مشکور شادروان میرباقر شریف را در این خدمت علمی و فرهنگی کم‌ارزش نمی‌سازد، بلکه امید می‌رود با اصلاح آنها بر اعتبار آن بیفزاید.

ابیاتی از این کتاب اینک مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. ابتدا معنایی که مترجم برای آن در نظر گرفته است ذکر می‌گردد و سپس با ذکر نکاتی به برخی از اشکالاتی که متوجه ترجمه می‌باشد اشاره شده و سپس ترجمه پیشنهادی ارائه می‌گردد.

* * *

أَمْسَتْ خَلَاءٌ وَ أَمْسَى أَهْلُهَا احْتَمَلُوا أَخْنَى عَلَيْهَا الَّذِي أَخْنَى عَلَى اللَّبْدِ
(ج ۱، ص ۱۱۷)

معنی: گردید آن منزل خالی از اهل و گردیدند اهل آن منزل که کوچ کردند از آن منزل و هلاک گردانید آنها را آن چنان چیزی که هلاک گردانید ایشان را بر مال بسیار.

نکته:

در اصل این مصراع «اضحی» به جای اُمسی و لُبد به جای اللَّبد آمده است مؤلف «لبد» را مال بسیار معنی کرده است. اما در معنی کلمه لُبد آمده است «کرکس از هفت لُبد، نام آخرین کرکس لقمان بن عاد بود. عربان می‌پنداشتند که این حکیم به اندازه هفت کرکس عمر کرده و با مرگ آخرین آنها عمر او هم به پایان رسیده است. لُبد دویست سال عمر کرد.» (الستانی،

ص ۲۱۲؛ الغلابینی، ص ۲۹۱)

مؤلف محترم «علی» را «بر» ترجمه کرده در صورتی که «علی»، در اینجا برای تعدیل به کار رفته است. أخی علی: اهلک؛

عبارت «گردیدند اهل آن منزل که کوچ کردند از آن منزل» معنای محصل و روشنی ندارد.

ترجمه پیشنهادی:

زیستگاه می از مردم خود تهی شد و همه از آنجا کوچیدند و آنان را همان در رسید که هفتمین کرکس لقمان را. (کنایه از اینکه هر چند آنان برای مدت مدیدی زیست می کنند و چون کرکسان قوی پنجه و تیزپرواز بودند، با این همه از جهان رخت بریستند.)

إِنْ تَغْفِرِ اللَّهُمَّ تَغْفِرُ جَمًّا وَ أَىُّ عَبْدٍ لَكَ لَا الْمَا

(ج ۱، ص ۲۳۱)

معنی: اگر می آمرزی ای خداوند، پیامرز همه گناهان را و کدام بنده ای است از برای تو که نیاورده باشد گناهی را.

نکته:

«اللهم» در این بیت، برای رعایت وزن شعر، در وسط آمده و همان جا هم ترجمه شده است، در صورتی که بهتر است «خداوندا» در اول جمله بیاید؛ با توجه به ظاهر الفاظ، منظور شاعر، اشاره به کثرت گناهان اوست نه طلب مغفرت برای همه گناهان، و گرنه می بایست فعل «فاغفر» را به کار می برد.

ترجمه پیشنهادی:

خداوندا! اگر می بخشی، گناهان فراوانی را می بخشی و کدام بنده از بندگان توست که به درگاہت گناهی نکرده باشد؟

بَاعَدَ أَمْ الْعَمْرٍ مِنْ أَسِيرِهَا حُرَّاسُ أَبْوَابِ عَلَى قُصُورِهَا

(ج ۱، ص ۲۹۶)

معنی: دور کردند ام عمرو را از کسی که اسیر دوستی اوست پاسبانان درها که موکلند بر قصرهای او.

نکته:

ترجمه بیت مطابق با دستور زبان مبدأ صورت گرفته است و جمله با ترجمه فعل آغاز شده است؛

فاصله میان فعل و فاعل به اندازه‌ای است که خواننده را گمراه می‌کند؛ قصر در آن زمان به معنای سراپرده بوده است. جایی که محبوبه در آن تحت المراقبه می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی:

نگهبانان سراپرده ام عمرو، او را از کسی که اسیر محبت اوست دور کردند.

* * *

تُسَائِلُ عَنْ حَصِينٍ كُلِّ رَكْبٍ وَعِنْدَ جُهَيْنَةَ الْخَبْرُ الْيَقِينُ
(ج ۱، ۳۴۵)

معنی: می‌پرسد آن صخره از حال برادر خود حصین هر یک هریک شتر سواران را و حال آنکه نزد جهینه است خبر ثابت موافق واقع و آن این است که کشتم من او را و برداشتم مال او را.

نکته:

تُسَائِلُ که در باب مفاعله به کار رفته به معنی تسئل می‌باشد و ضمیر آن به «صخره» خواهر حصین برمی‌گردد؛

مترجم محترم «یقین» را «خبر ثابت مطابق با واقع» ترجمه کرده که اصطلاحی فلسفی است. در این اصطلاح، «یقین» را «اعتماد جازم مطابق با واقع» می‌دانند، در حالی که منظور شاعر معنای عرفی آن است و شعر را باید براساس مقصود شاعر ترجمه نموده و از به کاربردن اصطلاحات علمی در آن پرهیز نمود. به علاوه مترجم توجه نداشته است که یقین در اینجا صفت نیست و اسم است. یقین در اینجا به معنی مرگ است و در قرآن کریم هم به همین معنی به کار رفته است. یقین در اینجا تابع کلمه «الخبر» است یعنی خبری که عبارت است از مرگ حصین؛

ترجمه مترجم از روال ترجمه خارج شده، و حالت شرح پیدا کرده و از خود مواردی را افزوده که در متن نیست. از جمله «مال او را برداشتم»؛

تکرار «هریک» در عبارت، نه ضرورت دارد و نه متن عربی چنین معنایی را القا می‌کند.

ترجمه پیشنهادی:

[صخره، خواهر حصین،] حال برادرش را از هر سواره‌ای می‌پرسد در حالی که خبر مرگ برادرش پیش جهینه است و [آن اینکه جهینه برادر او را کشت و اموالش را غارت کرد]

* * *

تَعَالَّتْ كَيْ شَجِيٍّ وَمَا بِكَ عَلَّةٌ تُرِيدِينَ قَتَلِي قَدْ ظَفَرْتِ بِذَاكَ

(ج ۱، ص ۳۵)

معنی: برخود بسته است درد و ناخوشی را به علت آنکه غمگین شوم من و حال آنکه نیست در تو دردی و ناخوشی و اراده داری کشتن مرا، به تحقیق که ظفر یافته و رسیده به این امر.

نکته:

مترجم «تَعَالَّتْ» فعل مخاطب را غایب معنا کرده است: «برخود بسته است» در صورتی که این عبارت ترجمه فعل «تَعَالَّتْ» می باشد و «تَعَالَّتْ» معنای «برخود بسته‌ای» را دارد؛ کلمات «رسیده» و «ظفر یافته» به معنای رسیده‌ای، ظفر یافته‌ای، و مربوط به نوع نگارش زمان مولف است؛

عبارت «به تحقیق که» می تواند به شکل دیگری بیاید مثل «به درستی که»؛

تکرار کلمات مترادف «دردی»، «ناخوشی»، از زیبایی متن می کاهد.

در ترجمه از یک زبان باید همواره قواعد آن زبان با نهایت دقت مد نظر قرار گیرد؛ مثلاً در مورد حرف «کئی» که به معنای تعلیل می باشد مترجم کلمه عَلَّتْ را به کار برده است، زیرا در ادبیات کلاسیک این چنین آموخته است که این حرف، معنای تعلیل دارد. اما همان طوری که در ترجمه پیشنهادی لحاظ شده، استعمال حرف «تا» در اینجا مناسب تر است. در واقع «تا» در فارسی مانند «کئی» در عربی برای عَلَّتْ غایبی است ولی در ترجمه مترجم، معنای تعلیل را می رساند. در واقع «تا» معادل علت غایبی است نه دیگر علت ها همان گونه که «کئی» برای عَلَّتْ غایبی به کار می رود.

ترجمه پیشنهادی:

خود را به بیماری زده‌ای تا من اندوهگین شوم، درحالی که تو هیچ دردی نداری. تو قصد کشته شدن مرا داری که قطعاً به آن دست یافته‌ای.

* * *

ثُمَّ زَادُوا أَنَّهُمْ فِي قَوْمِهِمْ غُفْرٌ ذَنْبُهُمْ غَيْرُ فُحْرٍ

(ج ۱، ص ۳۷۴)

معنی: زیادتی دارند آن قوم بر من غیر خود به اینکه به درستی که ایشان در حالتی که در

قوم خود چنین‌اند آمرزنده و بخشنده‌اند گناهان آن جماعت گنهکاران را و غیرفخر کنندگانند بر کسی در این کار.

نکته:

«من» در جمله اول زائد است؛

حرف ربط «که» تکرار شده و عبارت را دشوار کرده است؛

مترجم در این بیت با رعایت ترجمه تحت‌اللفظی در متن، ابهام به وجود آورده است؛ در صفت و موصوف، در زبان فارسی لازم نیست جمع و مفرد رعایت شود مثلاً به جای «جماعت گناهکاران» که مترجم آن را به کار برده، بهتر است «جماعت گناهکار» گذاشته شود. مترجم در ترجمه «غیر فخر» می‌توانست عبارت را منفی ترجمه کند «فخر فروش نیستند»

ترجمه پیشنهادی:

سپس آنان این خصلت را بر ویژگی‌های خود افزودند، که گناهان گنه‌کارانشان را می‌بخشند و در این کار فخرفروشی نمی‌کنند.

جاءَ شقيقٌ عارضاً رُمَحَهُ إِنَّ بَنِي عَمِّكَ فَيِهِم رَمَاحُ
(ج ۱، ص ۳۷۷)

معنی: آمد شقیق در حالتی که به طرف پهنای و عرض گذارده بود زانویی خود نیزه خود را به درستی که پسران عم تو در دست ایشان است نیزه‌ها.

نکته:

کلمه «عم» بدون ترجمه وارد زبان مقصد شده است؛

مترجم با ذکر کلمه «زانو» گویای تصویری از قرار گرفتن نیزه در ذهن خود ایجاد کرده و آن را ذکر کرده در صورتی که کلمه زانو در متن نیست؛ تکرار کلمه «خود»، عبارت را نازیبا کرده است؛

«به درستی که» برای ترجمه «ان» در زبان فارسی رایج نیست؛

ان در عربی که برای تأکید است، معادل آن در فارسی، عبارت‌های بدون تأکید و یا قطعاً و امثال آن است و معمولاً برای «ان» لغت «همانا» استفاده می‌شود.

ترجمه پیشنهادی:

شقیق آمد در حالی که نیزه خود را از عرض گرفته بود و حال آنکه پسر عموهای تو نیزه‌های زیادی دارند. (منظور شاعر این است که خویشاوندان تو نیزه‌دارانی قابلند، و یا نیزه‌های زیادی دارند.)

* * *

خَلِيلِيَّ مَا وَا فِ بَعْهَدِيَّ اُنْتَمَا اِذَا لَمْ تَكُوْنَا لِي عَلٰى مَن اَقَاطِعُ
(ج ۱، ص ۴۱۱)

معنی: ای دو دوست من، نیستند وفا کننده به عهد من شما دو نفر هر گاه نبوده باشید از برای نفع من بر ضرر کسی که دور می‌کنم او را.

نکته:

در جمله شرطی، اول باید شرط بیاید بعد جزا، همین طوری که در ترجمه پیشنهادی این مطلب در نظر گرفته شده است؛
ترکیب «نبوده باشید» ماضی التزامی است که کاربردش در این ساختار، مناسب نیست و باید ماضی ساده باشد.

ترجمه پیشنهادی:

ای دو دوست من! اگر با من علیه کسی که من از او دوری می‌کنم، همراهی نکنید، به عهدتان با من وفادار نیستند.

* * *

ذَكَرْتُكَ وَالْخَطِيَّ يَخْطُرُ بَيْنَنَا وَقَدْ نَهَلْتُ مِنَ الْمُثَقَّفَةِ السُّمْرُ
(ج ۲، ص ۱۳)

معنی: یاد کردم تو را و حال آن که نیزه خطی می‌لرزید و حرکت می‌کرد در میان، و حال آنکه به تحقیق آشامیده بود از خونمان بر نیزه‌های راست خاکستری رنگ.

نکته:

ترجمه کاربرد افعال «حرکت می‌کرد و می‌لرزید» به صورت مترادف لازم نیست؛

«سُمْر» به معنای گندمگون است که خاکستری معنا شده است؛

نیزه خطی در ادبیات عرب وجود ندارد، باید «الخطی» را معنا کرد.

ترجمه پیشنهادی:

تو را یاد کردم در حالی که نیزه در میان ما در حرکت بود و نیزه‌های راست گندمگون، از خون ما آشامیده بود.

رَأَيْتُ النَّاسَ مَا حَاشَا قَرِيشًا فَإِنَّا نَحْنُ أَفْضَلُهُمْ فَعَالَا

(ج ۲، ص ۱۶)

معنی: شناختم مردمانی را پس به درستی که ما فاضل‌تر از ایشان هستیم از حیثیت کرم و کردار سواى قبیله قریش که ایشان از ما فاضل‌ترند.

نکته:

کلمه ناس در شعر معرفه می‌باشد و در ترجمه، نکره لحاظ شده است؛ تمییز را در جمله مطابق با معنای لغوی اش که در نحو می‌خوانیم «از حیث» ترجمه کرده است در حالی که تمییز بودن را از معنی باید بفهمیم. در زبان عربی تمییز یک لفظ مستقل و مشخص از لحاظ معنی و اعراب دارد؛

بر خلاف روش معمول مترجم، جمله معترضه «ما حاشا قریشاً» در متن اصلی در جای خودش ترجمه نشده و به آخر منتقل شده است؛

«سوی» کلمه‌ای است عربی که به زبان مقصد مستقیماً منتقل شده است و بهتر بود کلمه «بجز» را به کار می‌برد؛

در ترجمه «کرم» آورده شده که در متن نیست؛

عبارت «همه ایشان از ما فاضل‌ترند» ضرورتی ندارد. در استثنا لازم نیست مفهوم مستثنی‌منه تکرار شود.

ترجمه پیشنهادی:

دیدم که ما از جهت عمل بر همه مردم به‌جز قریش، برتریم.

رُبَّ رُفْدٍ هَرَقْتُهُ ذَلِكِ الْيَوْمِ ... وَأَسْرَى مِنْ مَّعْشَرِ أَقْيَالِ

(ج ۲، ص ۲۰)

معنی: چه کاسه‌های سری که این صفت دارد که افکندم آن را یا چه بسیار عطایی که یعنی خونی که ریختم آن را در این روز و چه بسیار اسیرانی که این صفت داشتند که از گروهی

بودند که این صفت داشتند که پادشاهان حمیر یا آن که دشمنان بودند که مالک شدم ایشان را.
نکته:

طبق عادت، مترجم صفت را این گونه توصیف کرده است «چه کاسه‌های سری که این صفت دارد که» و یا «بسیار اسیرانی که این صفت داشتند»، «از گروهی بودند که این صفت داشتند»؛

مترجم برای کلمه «رُفِد» دو معنی در نظر گرفته و هر دو را پشت سرهم آورده است و با آوردن حرف «یا» هر دو معنی مورد نظر را آورده است. ایشان «رُفِد» را یک بار کاسه سر و بار دیگر عطاء دانسته، و با هر دو معنی دو بار ترجمه کرده است.

کلمه «رَبَّ» که دلالت بر تکثیر دارد، در جمله اول ترجمه نشده و در جملات بعدی لحاظ گردیده است.

با توجه به اینکه بعد از کلمه «رُفِد» هر قته آمده و این کلمه به معنای ریختن آب است پس ترجمه «کاسه‌های سر» صحیح نمی‌باشد. هر قته در موارد زیادی به ریختن خون هم اطلاق می‌شود؛

در ترجمه از حرف ربط «که» زیاد استفاده شده و عبارت را نازیبا کرده است.

ترجمه پیشنهادی:

چه بسیار خون‌هایی که در آن روز ریختم و چه بسیار افراد بزرگی [از خاندان پادشاهان حمیر] که به اسارت درآوردم.

زَعَمْتُمْ أَنْ إِخْوَتَكُمْ قُرَيْشٌ لَهُمْ إِلْفٌ وَلَيْسَ لَكُمْ إِلْفٌ
 أَوْلَاكُمْ أَوْمَنُوا خَوْفًا وَجوعاً وَقَدْ جَاعُوا بَنُو أَسَدٍ وَخَافُوا
 (ج ۲، ص ۳۵)

معنی: گمان کردید این که به درستی که برادران و یاوران شما مانند قریش هستند در شرافت و بلندی رتبه از برای جماعت قریش است اجتماع و الفتی در آن دو کوچ کردن معینی که از برای ایشان در تجارب که رفتن به سوی یمن بوده باشد در تابستان و رفتن به شام بوده باشد در زمستان و نیست از برای شما آن دو اجتماع و الفت در آن دو کوچ کردن معین آن جماعت قریش ایمن گردانیده شده‌اند از ترس و گرسنگی و به تحقیق که گرسنگی خورده‌اند

قبیله بنی اسد و ترسیده‌اند.

نکته:

- «إلف» به معنی ایلاف است که دو رحله داشت: «رحلة الشتاء» و «رحلة الصيف» توضیح این دو رحله در متن ضروری نیست، مگر در داخل پُرانتز؛
- «گرسنگی خوردن» ترکیب درستی نیست؛
- مترادف «برادران» و «یاران» ضرورتی ندارد؛
- افزوده‌های تفصیلی خارج از ترجمه، درست نیست مگر با علامت‌های ویرایشی و در موارد خیلی ضروری.

ترجمه پیشنهادی:

شما پنداشتید که برادران شما مانند قریش هستند، حال آنکه آنان [دو نوع] کوچ دارند و شما ندارید. (اشاره به آیه «لایلاف قریش ایلافهم رحلة الشتاء و الصيف» در قرآن است که اولی رفتن به سوی شام در زمستان و دیگری به سوی یمن در تابستان می‌باشد.) جماعت قریش از ترس و گرسنگی در امان بودند در حالی که قبیله بنی اسد گرسنه ماندند و در ناامنی.

سَأَطْلُبُ حَقِّي بِالْقَنَاءِ وَمَشَايِخِ
كَبَائِهِمْ مِنْ طَوْلِ مَا لَتَمَّوْا مُرْدُ
ثَقَالًا إِذَا لَاقَوْا خِفَافًا إِذَا دُعُوا
كَثِيرًا إِذَا شَدُّوا قَلِيلًا إِذَا غُدُّوا
(ج ۲، ص ۴۲)

معنی: زود باشد که طلب کنم حق خود را به واسطه نیزه‌ها و بزرگان سالمندی چند که گویا ایشان از طول بستن نقاب در وقت جنگ مثل طفل‌های بی‌ریش هستند و این صفت دارند که سنگین هستند هرگاه جنگ کنند با دشمنان سبک هستند هرگاه خوانده شوند به جهت یاری کردن بسیار هستند هرگاه حمله کنند در جنگ اندک هستند هرگاه شمرده شوند.

نکته:

- ترادف «بزرگان سالمند» که به صورت صفت و موصوف آمده، ضرورتی ندارد؛
- (مُرد) طفل بی‌ریش معنا شده که درست نیست؛
- «مشایخ» جمع مُشایخ به معنی جنگجویان و دلاوران و یورش برندگان و نیزه‌داران است که مؤلف محترم آنرا «مشایخ» تصور کرده است.

ترجمه پیشنهادی:

به زودی حق خود را با نيزه‌ها و جنگجویان طلب خواهم کرد. دلاورانی که به خاطر طولانی بستن نقاب [بر چهره] مانند نوجوانان بی‌ریش هستند. در هنگام جنگ و ستیز سنگین - اند و هنگامی که به جنگ فراخوانده شوند سبک‌اند، و فراوان هستند چون حمله کنند و اندک - اند اگر شمرده شوند.

* * *

شَرِبْنَا وَ أَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ جُرْعَةً فَلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ
(ج ۲، ص ۶۲)

معنی: آشامیدم شراب را و ریختم بر روی زمین جرعه و حصه اندکی را پس از برای زمین است از جام پاکیزه پر از شراب حصه و بهره.

نکته:

جملات فعلیه، فعلیه ترجمه شده است، همچنان که جملات اسمیه را هم به همین شکل ترجمه کرده در حالی که رسا نیست؛

کلمه «بهره» و «حصه» نیز به شیوه رسم الخط قدیم نوشته شده است که اکنون به صورت بهره‌ای و حصه‌ای نوشته می‌شود. به علاوه مترادف آوردن آنها ضرورتی ندارد؛ فعل‌های متکلم مع‌الغیر «شربنا» و «اهرقنا» مفرد ترجمه شده در حالی که باید جمع ترجمه شود؛ معادل عبارت (پر از شراب) در شعر نیامده است؛ عبارت «جام پاکیزه» برای ترجمه «کاس الکرام» درست به نظر نمی‌آید «جام سخاوتمندان» پیشنهاد می‌شود.

ترجمه پیشنهادی:

شراب را آشامیدیم و جرعه‌ای از آن به زمین ریختم. چه اینکه زمین هم از جام سخاوتمندان بهره‌ای دارد.

* * *

صُدْعُ الْحَبِيبِ وَ حَالِي كَلَاهُمُ الْكَالِيهِ الْيَالِي
وَ تَعْرَةُ فَيَ صَفَاءِ وَأَدْمَعِي كَأَلْكُ الْيَالِي

معنی: زلف دوست و حال من هر دو تایی مثل شبهای هستند در سیاهی و دندان‌های او و اشک‌های چشم در صفا مثل دندان‌های مروارید است.

نکته:

لثالی جمع لؤلؤ است و به معنای مروارید است و مترجم دندان‌های مروارید ترجمه نموده است. شاید منظور مترجم دانه‌های مروارید باشد که غلط تاپیی است؛ (صفاء) در زبان فارسی به معنی شفافی یا صاف بودن است که به دلیل استعمال زیاد این کلمه به همان صورت آورده شده است؛ شب به سیاهی معروف است و ذکر کلمه «سیاه» در تشبیه زلف و حال پریشان، ضروری به نظر نمی‌رسد. مخصوصاً اینکه در شعر، کلمه سیاهی نیامده است.

ترجمه پیشنهادی:

زلف‌های یار و حال و روز من هر دو مانند شب هستند و دندان‌های او اشک‌های من در زلالی و درخشندگی مانند مرواریدند.

ضَرُوبٌ بِنَصْلِ السَّيْفِ سَوْقَ سِمَانِهَا إِذَا عَادِمُوا زَادًا فَإِنَّكَ عَاقِرٌ
(ج ۲، ص ۷۳)

معنی: او بسیار زننده است به دم شمشیر ساق‌های پای شتران چاق را و هرگاه معدوم سازند و نیابند میهمان‌ها قطعه طعامی را به واسطه خوردن ایشان آن طعام را پس به درستی که جراحت کننده و برنده قطعه دیگری از گوشت شتر را و حاضر کننده آن را نزد ایشان.

نکته:

مؤلف محترم، ضروب را خبر برای مبتدأ محذوف گرفته است. هو ضروب. در صورتی که به نظر می‌رسد به قرینه «فانک عاقر» ضروب بنصل السیف هم مربوط به مخاطب است و مبتدای محذوف أنت است نه هو. با ضمیر «هو»، شعر معنای درستی پیدا نمی‌کند؛ از آوردن کلمات مترادف که مخلّ ترجمه است باید پرهیز نمود مانند «جراحت کننده‌ای و برنده‌ای»؛

«حاضر کننده و برنده» مربوط به رسم‌الخط آن زمان است. «برنده‌ای»، «حاضر کننده‌ای» متناسب قواعد املائی زبان حاضر می‌باشند؛ ترجمه، به شرح تبدیل شده است که خلل جدی در ترجمه محسوب می‌شود.

ترجمه پیشنهادی:

آن‌گاه که چیزی برای خوراکی یافت نشود این تویی که با تیغه شمشیرت شتران فربه را
پی می‌کنی.

* * *

طَوَّبْتُ بِإِحْرَازِ الْفُنُونِ وَ نَيْلِهَا رِدَاءَ شَبَابِي وَ الْجُنُونِ فُنُونُ
فَحَيْنَ تَعَاظَيْتَ الْفُنُونَ وَ حَظَّهَا تَبَيَّنَ لِي أَنَّ الْفُنُونَ جُنُونُ
(ج ۲، ص ۸۰)

معنی: در هم پیچیدم به جمع کردن اقسام علم‌ها و رسیدن به آن و تحصیل کردن آن جامه جوانی خود را و حال آنکه دیوانگی قسمت‌های مختلف است، پس زمانی که فرا گرفتم اقسام علوم را و بهره‌مند شدن از آنها را ظاهر شد از برای من اینکه تحصیل کردن اقسام علوم محض دیوانگی است.

نکته:

یکی از دو عبارت «رسیدن به آن» و «تحصیل کردن آن» برای ترجمه «نیلها» کافی بود؛ در اینجا «طویت رداء شبابی» معنی تحت‌اللفظی شده، در حالی که می‌توان آن را کنایه از این جمله گرفت: «برای تحصیل علوم، جوانی‌ام را سپری کردم»؛ میان فاعل و فعل و مفعول، فاصله زیادی به وجود آمده است؛
واو «والمجنون» حالیه نیست؛
کلمه «محض» در ترجمه، ضروری نیست.

ترجمه پیشنهادی:

جامه جوانی‌ام را در کسب همه علوم و رسیدن به آنها درهم پیچیدم. دیوانگی هم فنون و انواعی دارد. و وقتی علوم و فنون را فرا گرفتم و بهره‌مند شدم برایم روشن شد که [تحصیل] فنون گوناگون خود، جنون است.

* * *

ظَلَمْنَاكَ فِي تَشْبِيهِ صُدْعَيْكَ بِالْمِسْكِ فِقَاعِةِ التَّشْبِيهِ نَقْصَانُ مَا يَحْكِي
(ج ۲، ص ۸۲)

معنی: ظلم کردیم در حق تو در تشبیه کردن دو زلف ترا به مشک پس قاعده تشبیه، نقصان و کمی آن چنان چیزی است که تشبیه می‌کنند او را به چیز دیگر.

نکته:

پرهیز از تکرار مترادف «نقصان و کمی»؛
علامت مفعول بی واسطه «را» در «دو زلف ترا» زیادی است؛
کلمه «قاعده» ممکن است «فایده» باشد.

ترجمه پیشنهادی:

در تشبیه زلف‌هایت به مشک در حق تو جفا کردیم. چون اصل در تشبیه، این است که تشبیه، حاکی از نقص شبه است. (یعنی تشبیه در رساندن آن مفهوم که قصد کرده‌ایم، کاملاً رسا نیست و حق مطلب را ادا نمی‌کند، و محبوبه آن قدر زلف‌هایش زیباست که در تشبیه آن به مشک، در حقیقت کوتاهی شده است).

عَظِيمٌ لَعْمَرِي أَنْ يَلِمَ عَظِيمٌ بِأَلِ عَلِيٍّ وَالْأَنَامُ سَلِيمٌ

(ج ۲، ص ۹۱)

معنی: امر بزرگی است هر آینه به جان خودم قسم اینکه نازل شود امر سختی به آل‌علی بن‌طالب (ع) و حال آن که خلائق سالم باشند از ناخوشی‌ها.

نکته:

ذکر کلمه «هر آینه» برای تأکید در آن زمان، معمول بوده، مخصوصاً در ترجمه قرآن این کلمه زیاد به چشم می‌خورد؛
عبارت «لعمری» اگرچه در وسط جمله آمده و جمله معترضه است، ولی در ترجمه بهتر می‌نماید که در آغاز جمله بیاید.

ترجمه پیشنهادی:

به جان خودم سوگند، این مصیبت بزرگی است که به آل‌علی بن‌ابی‌طالب - علیه‌السلام - مصیبتی بزرگ برسد در حالی که همه مردم در سلامت باشند.

غَيْرِي جَنِي وَأَنَا الْمُعَاقِبُ فَيَكُومُ فَكَأَنَّ نِي سَبَابَةَ الْمُتَّيِّدِ

(ج ۲، ص ۱۱۸)

معنی: غیر من گناه کرده است و من عقوبت کرده شده و گرفته شده به گناه هستم در میان شما پس گویا که مثل انگشت سبابه شخص پشیمان هستم که او را به دندان می‌گزد و حال آن

که گناهی نکرده است آن انگشت.

نکته:

استعمال عبارت‌های مترادف «عقوبت کرده شده و گرفته شده به گناه»؛ تکرار انگشت در پایان جمله زاید است.

ترجمه پیشنهادی:

کس دیگری گناه کرده، و من در میان شما مجازات شدم، گویا من مانند انگشت سبابه شخص پشیمان هستم [که گناهی نکرده و مجازات می‌شود].

فَأَصْبَحُوا قَدْ أَعَادَ اللَّهُ نِعْمَتَهُمْ إِذْ هُمْ قَرِيشٌ وَإِذْ مَا مِثْلُهُمْ بَشَرٌ
(ج ۲، ص ۱۲۹)

معنی: پس گردیدند آن جماعت قریش که به تحقیق بازگردانید خداوند دولت ایشان را به ایشان به علت آنکه قریش هستند و به علت آن که نیست مثل ایشان در وجود انسانی.

نکته:

گردیدند، به معنای چرخیدن، دور زدن و گردش کردن است و حال آنکه در اینجا فعل کمکی است و ضرورتی ندارد به آن تصریح شود.

ترجمه پیشنهادی:

خداوند نعمت آن جماعت را به ایشان بازگردانید، زیرا که آنان قبیله قریش‌اند و بشری همانند آن نیست.

قَنَاقِذٌ هَلْدَاجُونَ حَوْلَ بُيُوتِهِمْ بِمَا كَانُوا إِيَّاهُمْ عَطِيَّةَ عَوْدَا
(ج ۲، ص ۲۹۷)

معنی: این رهط جریر خاریشتانی چند هستند که بسیار راه رونده‌اند به طریق اضطراب و ارتعاش در اطراف خانه‌های این جماعت به سبب آن چنان چیزی که بود عطیه پدر جریر عادت داده بود ایشان را.

نکته:

«رهط»، کلمه‌ای عربی است که مستقیماً به زبان مقصد منتقل شده؛ «قناقذ» خبر برای مبتدای محذوف است «هم قناقذ»؛

الفاظ مترادف «اضطراب و ارتعاش» ضروری نیست.

ترجمه پیشنهادی:

قوم جریر مانند خارپشتانی هستند که با لرز در اطراف خانه‌های آنان (آن جماعت) شب را به صبح می‌رسانند، به سبب عادتی که عطیه (پدر جریر) به آنها داده.

* * *

كَأَنَّ قُلُوبَ الطَّيْرِ رَطْبًا وَيَابَسًا لَدَى وَكْرِهِا الْعُنَابُ وَالْحَشْفُ الْبَالِي

(ج ۲، ص ۲۹۷)

معنی: گویا دل‌های مرغان در حال تری و خشکی نزد آشیانه آن عقاب مثل عنب و مثل خرما پوسیده است.

نکته:

ضمیر «وکرها» به عقاب برمی‌گردد که در بیت قبل ذکر شده است؛ تکرار کلمه مثل «مثل عنب» و «مثل خرما پوسیده» مناسب نیست؛ ذکر کلمه «گویا» به همراه «مثل» لازم نیست؛ با استعمال یکی از دیگری مستغنی می‌شویم؛ در متن کتاب، «عَنَاب» با فتحه آمده که ظاهراً درست نیست؛ عَنَاب صحیح است که مفرد آن «عَنَابَه» می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی:

دل‌های مرغان در تری و خشکی، در کنار لانه آن عقاب، گویا عنب و خرما پوسیده است.

نتیجه:

ترجمه اشعار از عربی به فارسی در عصر قاجار چندان مورد توجه نبوده است. در این دوره برخی از نویسندگان، خود به این امر مبادرت نموده‌اند و شیوه ترجمه آنها تحت‌اللفظی است. کتاب جامع‌الشواهد یکی از این نمونه‌ها به شمار می‌آید و به نظر نگارنده برای جاودان ماندن آن لازم است با نظری انتقادی به شیوه ترجمه در این کتاب نگریست. ترجمه تحت‌اللفظی برای ترجمه بالاخص برای ترجمه شعر پیشنهاد نمی‌شود. مترجم باید واحد ترجمه را جمله در نظر بگیرد و با توجه به ظرفیت‌های خاص هر زبان دست به ترجمه بزند. محمدباقر شریف اشعار عربی کتاب جامع‌الشواهد را با توجه به ویژگی‌های زبان مبدأ ترجمه کرده که در بسیاری از موارد، ترجمه، مبهم و گنگ شده است. بررسی شیوه ترجمه و ذکر نکات لازم جهت اصلاح شیوه ترجمه برای مخاطبان این کتاب ضروری به نظر می‌رسد.

پی نوشت‌ها:

- ۱- مؤلف کتاب الذریعه، تاریخ وفات او را سال ۱۳۰۶ هـ ق ذکر کرده است (آغا بزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۵، ص ۶۱).
- ۲- در فلسفه از چهار نوع علت نام برده می‌شود: علت فاعلی، علت صوری، علت مادی و علت غایی.

منابع:

- ۱- سپهری اردکانی، علی، تاریخ اردکان، ج ۱، شهر اردکان، کانون کتاب، ۱۳۶۴ هـ ش.
- ۲- صلح‌جو، علی، «نگاهی به امانت در ترجمه»، مترجم، ش ۴۲، ص ۵۶.
- ۳- رمپاروتادو، آلبیر، مترجم کاظم کردانی، «ترجمه یعنی خیانت»، مجله ترجمه، ش ۲، ص ۹۰.
- ۴- البستانی، فؤادفرام، مجانی الحدیثه، ج ۱، بیروت.
- ۵- الغلابینی، مصطفی، رجال المعلقات العشر، القاهره، ۱۴۱۴ هـ ق.

Archive of SID